

عدالت اجتماعی و عدالت کیفری؛

جدایی یا پیوند*

- هانیه هژبرالساداتی^۱
- محمدجعفر حبیب‌زاده^۲

چکیده

تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دهه ۱۹۸۰ میلادی به بعد موجب شد تا سیاست‌گذاری‌های جنایی در تأکید بر تدابیر کیفری و فاصله‌گیری از رویکردهای علمی در کنترل جرم، دچار افراط شوند و علاوه بر کنار گذاشتن سیاست‌های رفاهی، از اهداف عدالت کیفری نیز فاصله بگیرند. برای کارآمد شدن سیاست‌گذاری‌های اجتماعی در دسترسی افراد به عدالت اجتماعی و عدالت کیفری، برقراری پیوند میان این دو مفهوم ضروری است.

از مهم‌ترین دلایل جدایی عدالت کیفری و عدالت اجتماعی می‌توان به فراموش شدن عنصر شهروند در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و جنایی، مشروط نمودن حقوق شهروندی به تبعیت از قوانین، تأکید بر کیفر برای کنترل جرم، ورود سازوکارهای مدیریتی به نظام عدالت کیفری، تأکید بر کمیت به جای

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۴.

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی (honey_hozhabr@yahoo.com).

۲. استاد دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول) (habibzaam@yahoo.com).

تمرکز بر ارتقای کیفیت و فقدان اصولی کلی برای تدوین سیاست‌های اجتماعی و جنایی اشاره کرد. پیوند عدالت اجتماعی و عدالت کیفری، علاوه بر کرامت‌مدار کردن فرایند کیفری، از هدر رفتن بودجه، منابع مادی، انسانی و زمان جلوگیری می‌کند و موجب دسترسی همه شهروندان به فرصت‌های برابر می‌شود. احساسی تعلق شهروندان به جامعه، افزایش پایبندی به قوانین و تحقق قانون‌مداری از دیگر نتایج مثبت پیوند این دو مفهوم است. دستیابی به این نتایج، با شعار ممکن نیست و لازمه آن شناسایی اصولی عملی برای برقراری ارتباط میان آنهاست. این اصول عبارت‌اند از: به رسمیت شناختن همه شهروندان و احترام به حقوق آنها، بازتوزیع فرصت‌ها، منابع و امکانات به منظور افزایش مشارکت شهروندان در جامعه، توازن مسئولیت شهروندان و پایداری و کل‌نگری در سیاست‌گذاری.

واژگان کلیدی: عدالت کیفری، عدالت اجتماعی، بازتوزیع، ادغام‌سازی، برابری، طرد اجتماعی.

مقدمه

عدالت، نخستین و مهم‌ترین معیار ارزیابی قوانین و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت‌هاست؛ زیرا اگر قانون یا سیاستی برانگیزاننده احساس برخورداری از عدالت یا اقامه‌کننده آن نباشد، با موانع بسیاری از سوی تابعان یا مخاطبانش مواجه می‌شود. موفقیت هر قانون یا سیاستی در گرو تضمین‌هایی است که برای عادلانه بودن آن ارائه می‌شود.

احساس عدالت، یکی از شاخص‌های اصلی «رفاه اجتماعی» است (هزارجریبی، ۱۳۹۰: ش ۴۲/۳). در این دیدگاه، احساس عدالت از دو بُعد بررسی می‌شود: نخست شیوه عملکرد مسئولان و سازمان‌ها در قبال مردم و دوم چگونگی تقسیم و توزیع منابع و فرصت‌ها در میان آنها.

عدالت اجتماعی و کیفری دو جلوه مهم عدالت‌اند که در عرصه‌های سیاست‌گذاری نمود می‌یابند و تفسیر ارائه‌شده از آنها، بر رویکرد دولت‌ها در مدیریت جامعه تأثیر می‌گذارد. معمولاً بُعد اول ارزیابی احساس عدالت، در مباحث عدالت کیفری و بُعد دوم، در مباحث عدالت اجتماعی دنبال می‌شود.

تاریخ سیاست‌گذاری جنایی دوران اخیر، حاکی از دو رویکرد افراطی و تفریطی

نسبت به اهمیت‌دهی به عدالت اجتماعی و کیفری است. رشد و توسعه دولت‌های رفاهی، هم‌سو با گسترش «علت‌شناسی جرم» در رهیافت‌های تحقیقی و جرم‌شناسی بالینی موجب شد تا «نظام اصلاح و درمان» از سال ۱۹۲۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ با تمرکز بر سیاست‌گذاری‌های رفاهی و مبتنی بر عدالت اجتماعی، رویکرد غالب نظام عدالت کیفری باشد. در این رویکرد، مجرم بیمار اجتماعی فرض می‌شد و تمرکز عدالت کیفری بر اصلاح و درمان او و تأمین عدالت اجتماعی بود. اندیشه مذکور در نتیجه عواملی مانند بحران‌های اقتصادی دهه هشتاد میلادی، انتقادهای اندیشمندان از نظام اصلاح و درمان با این ادعا که منجر به تضعیف حقوق کیفری گردیده و به موازات آن ادعاهای جرم‌شناسان متولی اصلاح و درمان مبنی بر شکست این نظام، منجر به استقبال سیاست‌مداران از کنار گذاشتن آن شد (برای آگاهی بیشتر ر.ک: نجفی ابرنآبادی، ۸۷-۱۳۸۶: ۲۴۷۴ به بعد).

در نتیجه بستر متفاوت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دهه‌های ۸۰ و ۹۰ و پیدایش فرهنگ پردکننده و سرکوبگراییانه این دوران علیه مجرمان، فرصت مناسبی برای طرح اندیشه‌های نظم و قانون، قرار دادن مسئولیت جرایم بر اشخاص و اذعان دوباره بر اهمیت مجازات فراهم شد. در این برهه، علاوه بر بازگشت دیدگاه‌های سنتی راجع به تشدید مجازات و ظهور فرهنگ «کنترل جرم» (برای اطلاع بیشتر ر.ک: Garland, 2002)، سیاست‌گذاری‌های کیفری از مسیر علمی خارج شد، به گونه‌ای که بر عدالت کیفری سرکوبگر تأکید می‌شد نه عدالت اجتماعی.

از ابتدای هزاره سوم، صاحب‌نظران با بررسی افراط و تفریط‌های حاکم بر سیاست‌گذاری جنایی سال‌های گذشته برین باورند که برای ایجاد تعادل در حمایت از مجرمان یا تحمیل مسئولیت بر آنان و اتخاذ یک سیاست‌گذاری متعادل و منطقی، ضروری است تا میان مفاهیم عدالت اجتماعی و عدالت کیفری در سیاست‌گذاری و عمل اجتماعی پیوند برقرار شود.

دغدغه اصلی این مقاله بررسی مهم‌ترین دلایل جدایی عدالت اجتماعی و عدالت کیفری و چگونگی برقراری پیوند در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی میان این دو مفهوم است. به همین منظور، پس از مفهوم‌شناسی مفاهیم بنیادین، با گذری بر چرایی جدایی

عدالت اجتماعی و عدالت کیفری، اهمیت پیوند میان آن‌ها و شناسایی اصولی عملی برای تحقق آن بررسی خواهد شد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. عدالت اجتماعی^۱

فرهنگ‌های لغت انگلیسی، عدالت اجتماعی را «توزیع خوبی‌ها و بدی‌ها» (Social Justice (n.d.), Dictionary.com's 21st Century Lexicon)؛ «اجرای اصول برای برابری و انصاف» (Social Justice (n.d.), Abbreviations.com) و «توزیع منصفانه ثروت، فرصت‌ها و مزایا» (Novak, 2000: 31) در جامعه معنا کرده‌اند. در فرهنگ فارسی معین عدالتی است که «همه افراد جامعه از آن برخوردار باشند» (معین، ۱۳۶۲: ج ۲/۲۲۷۹) و در لغت‌نامه دهخدا^۲ به معنای «بهره‌مندی همه افراد جامعه از امکانات عمومی موجود» (دهخدا، ۱۳۷۸: ۳۴/۹) می‌باشد.

اندیشمندان سده‌های دورتر، مفهوم عدالت اجتماعی را بیان نکرده‌اند و امروزه آنچه درباره عدالت اجتماعی از منظر پیشینیان ارائه می‌شود، صرفاً برداشت و تفسیر محققان معاصر، از تفکر گذشتگان از عدالت است (Miller, 2003: 14). عدالت توزیعی ارسطویی، نزدیک‌ترین مفهوم به عدالت اجتماعی است که بر اساس آن عدالت در توزیع باید مبتنی بر استحقاق باشد، پس عدالت رعایت تناسب و رفتار برابر با برابرها و نابرابر با نابرابرهاست (واعظی، ۱۳۸۸: ۱۷). نکته شایسته توجه در مفهوم‌شناسی عدالت اجتماعی و عدالت توزیعی این است که عدالت توزیعی مبتنی بر تصور سلسله‌مراتبی از جامعه است که در آن، افراد هر کدام در مرتبه معینی قرار دارند (همان: ۸۱)، در حالی که پیش فرض اولیه عدالت اجتماعی، برابری همه افراد جامعه است که در آن میان افراد جامعه هیچ پیوند سلسله‌مراتبی وجود ندارد.

در تعاریف و نظریه‌های مربوط به عدالت اجتماعی، لزوم پیوند دادن عدالت با جامعه به چشم می‌خورد و تلاش بر این است تا از مفهوم عدالت معنایی کاربردی

1. Social justice.

استخراج شود. با وجود این، گستردگی بحث‌های راجع به عدالت اجتماعی و عدم توافق بر سر معنایی مشترک موجب شده تا این مفهوم همچنان در مرحله چالش‌های نظری و فلسفی باقی بماند؛ برای مثال، رالز عدالت اجتماعی را ضابطه‌ای عمومی برای تعیین قواعد لازم‌الرعايه و ارزیابی جنبه‌های توزیعی ساختار جامعه تعریف می‌کند (Rawls, 1985: 240). به نظر وی، عدالت اجتماعی یعنی «انصاف» و انصاف یعنی «تقسیم یک کل میان همه» بی‌آنکه بدانیم سهم ما از آن کل چیست. در این معنا، منظور از عدالت اجتماعی، تخصیص «منصفانه» منابع در جامعه است، پس نابرابری‌های اجتماعی باید در راستای منافع همگان باشد و این یعنی به همراه داشتن «بیشترین منافع برای کم‌برخوردارترین» افراد جامعه (Ibid.). بر اساس مفهوم مخالف این بیان، نابرابری‌های اجتماعی باید «کمترین مسئولیت» را برای کم‌برخوردارترین افراد جامعه به همراه داشته باشد.

میلر معتقد است که عدالت اجتماعی با توزیع خوبی (مزایا و منافع) و بدی (معایب و مسئولیت‌ها) در جامعه و چگونگی این توزیع و نیز با شیوه‌هایی که نهادهای اجتماعی، منابع موجود در جامعه را به افراد اختصاص می‌دهند، ارتباط دارد (Miller, 2003: 11). برخی از این مزایا عبارت‌اند از: ثروت، شغل، آموزش، مراقبت‌های پزشکی، مراقبت از کودکان و سالمندان، احترام و پاداش، و برخی از معایب عبارت‌اند از: خدمات نظامی، کارهای پرخطر و سایر سختی‌ها (Ibid.: 10). بنابراین ارزیابی عادلانه بودن یا نبودن چیزی بستگی به تناسب توزیع آن در جامعه دارد (Ibid.: 223). در صورت محرومیت شهروندان از مزایای اجتماعی باید از تحمیل مسئولیت بر آنان خودداری شود.

آمارتیا سن، عدالت اجتماعی را «داشتن آزادی انتخاب در زندگی اجتماعی» تعریف می‌کند (Sen, 1997: 13). وی منظورش را با مثالی دربارهٔ روزه گرفتن اجباری و گرسنگی کسی که حق انتخاب دیگری ندارد با آدم ثروتمندی که توانایی برخوردار شدن از تغذیهٔ مناسب را دارد ولی روزه می‌گیرد، توضیح می‌دهد. در واقع، «توانمندی» کیفیت زندگی انسان را تعیین می‌کند و اگر جامعه‌ای بخواهد به سمت عدالت اجتماعی حرکت کند، دولت باید وسایلی فراهم کند که انسان‌ها قابلیت لازم را برای دسترسی به کالاها و خدمات ضروری به دست آورند، حال اگر فرد قابلیت پیدا کرد اما

درست رفتار نکرد، خودش مقصر (Ibid.: 34, 56, 72) و سزاوار سرزنش و تحمل ضمانت اجراست، اما در مواردی که به دلیل نداشتن هیچ گزینه دیگری، مجبور به انتخاب سبکی از زندگی یا ارتکاب رفتارهای خاص می‌شود که در صورت وجود راه‌های دیگر چنین شیوه‌ای را اتخاذ نمی‌کرد، جامعه باید در سرزنش وی، واقعیت‌های اجتماعی و مسائلی را که موجب فرصت‌های نابرابر و محرومیت شده در نظر بگیرد. بر اساس این تعاریف می‌توان گفت: «عدالت اجتماعی عبارت از توزیع منصفانه منابع جامعه به منظور دسترسی شهروندان به فرصت‌های برابر است، به گونه‌ای که برای اتخاذ شیوه زندگی خود آزادی عمل داشته باشند و محرومیت‌ها موجب طرد آن‌ها از زندگی اجتماعی نگردد».

در این تعریف، توزیع منابع، مزایای جامعه، یعنی حقوق و معایب آن یعنی مسئولیت‌ها را در بر می‌گیرد. پس لازمه عدالت اجتماعی، تلاش برای توزیع متوازن منابع (حقوق و تکالیف) در جامعه است، به گونه‌ای که تحمیل تکالیف و مسئولیت‌ها بر افراد محروم مصداق تکلیف مالایطاق نگردد. در تعریف مذکور، آزادی عمل به این نکته اشاره دارد که اگر گزینش شیوه‌ای از زندگی اجتماعی اجباراً و به دلیل فشارهای ناشی از محرومیت‌های ساختاری باشد، حکومت یا جامعه نباید فرد یا گروه یا طبقه را سزاوار سرزنش بداند. جرم‌انگاری وضعیت‌های اجباری گزینش سبکی از زندگی مانند تکدی‌گری و روسپی‌گری و مداخله کیفری در امور محرومان بدون توجه به عوامل ساختاری ایجادکننده محرومیت آن‌ها (ر.ک: پاک‌نهاد، ۱۳۸۷؛ ۱۲۹-۱۴۵)، موجب تشدید این وضعیت و انزوای آنان و عدم دسترسی به عدالت اجتماعی و کیفری می‌شود.

۲-۱. عدالت کیفری

اصطلاح عدالت کیفری، ابتدا در دهه ۱۹۲۰ میلادی در منابع حقوقی - فلسفی انگلستان به کار برده شد^۱ (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۹۲: ۱۱). در یک تعریف جامع، عدالت کیفری عبارت است از:

۱. کشورهای دارای نظام رومی - ژرمنی، به جای عدالت کیفری از سیاست جنایی استفاده می‌کنند (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۹۲: ۱۱-۲۲).

مجموعه‌ای از رویه‌ها و نهادهای دولتی است که به منظور تنظیم و تعیین حدود رفتارهای شهروندان، تقویت کنترل‌های اجتماعی، بازداری از ارتکاب و تکرار جرم، اعمال ضمانت اجرا بر ناقضان قوانین، تلاش برای بازپروری مجرمان در جامعه و حمایت از شهروندان اجرا می‌شود (Rutherford, 2001: 7).

ساندرز و یانگ عدالت کیفری را «یک نهاد اجتماعی پیچیده متأثر از سیاست» تعریف می‌کنند که:

رفتارهای مجرمانه بالقوه، منتسب و حقیقی را در حیطه محدودیت‌های آیین دادرسی کنترل، اصلاح و تنظیم می‌کند و از شهروندان در مقابل رفتارهای نادرست یعنی جرم‌انگاری‌های غیر ضروری و ایزاری، اجرای قوانین ناعادلانه، دادرسی ناعادلانه و محکومیت‌های نادرست محافظت می‌کند. علاوه بر آن شهروندان ناقض قانون را در پناه حمایت‌های حقوق کیفری قرار داده و در جامعه بازپذیر می‌کند (Sanders & Young & Burton, 2007: 61).

این تعریف در مقایسه با تعریف‌هایی که فقط بر حیطه کارکرد تخصصی نظام عدالت کیفری تمرکز دارند، سودمندتر است؛ زیرا علاوه بر مشخص کردن حوزه فعالیت نظام عدالت کیفری، از طریق آن می‌توان به تحلیل مسائل و مشکلاتی پرداخت^۱ که باعث ایجاد شیوه‌های عملی اجرای اهداف نظام عدالت کیفری و در نتیجه تقابل آن با سیاست‌های اجتماعی شده است. در تعریف مذکور، عنصر «شهروند» یک رکن مهم است.

در تعریف ساندرز و یانگ، مجرم شهروندی ناقض قانون است که به رغم قانون‌شکنی در پناه حمایت‌های حقوق کیفری قرار دارد. مجرم، دشمن جامعه نیست (ر.ک: مقدسی و فرجیها، ۱۳۹۲: ش ۱۳۷/۲-۱۵۵) که برای سرکوبش نیاز به تدارک جنگ باشد و حتی با وجود محکوم شدن در محاکمه کیفری، همچنان و با حفظ امتیازات و مسئولیت‌های شهروندی، شهروند باقی می‌ماند. توجه به مفهوم شهروند، نقطه اصلی فراهم کردن پیوند میان عدالت اجتماعی و عدالت کیفری است و در مقابل، بی‌توجهی

۱. عبارت «متأثر از سیاست»، کلیه مقاومت‌هایی را که در برابر یافته‌های علمی وجود دارد به طور مختصر بیان می‌کند؛ زیرا برخی تدابیر سیاست جنایی به جای تأثیرپذیری از یافته‌های پژوهشی علوم جنایی، از سیاست متأثرند (برای نمونه ر.ک: نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۰: ۴۲-۵۱).

به آن، موجب واگرایی سیاست‌های جنایی از اهداف اصلی خود که مهم‌ترین آن اجرای عدالت برای همه شهروندان است، می‌شود.

۲. جدایی‌نگری عدالت اجتماعی و عدالت کیفری

بررسی عملکرد عدالت کیفری در چند دهه گذشته نشان می‌دهد علی‌رغم اینکه عدالت باید خیابانی دوطرفه باشد، عدالت کیفری صرفاً «یک‌طرفه» است (Reiman, 2007: 9). این یک‌طرفه بودن ناشی از آن است که نظام عدالت کیفری معاصر در قضاوت درباره تبعیت شهروندان از قانون به عنوان وظیفه یک عضو از جامعه، سهم وظایف جامعه نسبت به شهروندان را نادیده می‌گیرد. از مهم‌ترین دلایل جدایی سیاست‌های کیفری و اجتماعی از یکدیگر، باید به فراموش شدن عنصر «شهروند» در سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و جنایی و مشروط نمودن حقوق شهروندی به پیروی از قوانین اشاره کرد (Ibid.). علاوه بر آن، دولت‌های معاصر با تأکید بر کیفر برای کاهش جرم و تجزیه نهادهای عهده‌دار سیاست جنایی از سیاست‌های اجتماعی و رفاه، به این جدایی دامن زده‌اند. ورود سازوکارهای مدیریتی به نظام عدالت کیفری، تأکید بر کمیت به جای کیفیت و فقدان اصولی کلی برای تدوین سیاست‌های اجتماعی و جنایی از دیگر دلایل عمده این جدایی‌نگری است. بررسی عوامل پیش‌گفته می‌تواند در تدوین اصول مناسب برای ایجاد پیوند میان مفاهیم عدالت اجتماعی و کیفری در سیاست‌گذاری‌های آتی سودمند باشد.

۲-۱. تأکید بر وظایف شهروندان و به فراموشی سپردن تعهدات دولت‌ها

برای بحث درباره مفهوم شهروندی، نظریه تی. اچ. مارشال در خصوص «حقوق شهروند و عدالت»، شروع خوبی است و بینشی کلی درباره ارتباط میان «شهروندی و طرد اجتماعی»^۱ و «عدالت کیفری و عدالت اجتماعی» فراهم می‌آورد. وی در این اثر، سه

۱. طرد اجتماعی (Social exclusion) فرایندی است که موجب انزوای گروه‌های خاصی از مردم می‌شود. این فرایند، در نتیجه محرومیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی (عموماً ساختاری) موجب می‌شود تا عده‌ای از فرصت‌های اجتماعی محروم شوند و امکان مشارکت در زندگی اجتماعی طبیعی نداشته باشند.

عنصر اساسی شهروندی را بیان می‌کند: مدنی، سیاسی و اجتماعی (Marshall: 1950). هر یک از این عناصر در حوزه‌های مربوط به خود، شامل مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف است که شهروندان و دولت در برابر یکدیگر دارند. بر این اساس، شهروندی یک نوع رابطه دادوستد میان تکالیف و حقوق است. حکومت، پس از دریافت نمایندگی از شهروندان، مکلف به تأمین حقوق آنهاست و شهروندان نیز در پی بهره‌مندی از حقوق و مزایای شهروندی باید به وظایف و مسئولیت‌هایشان متعهد باشند. نظریه تعاملی بودن حقوق و تکالیف شهروندی مارشال، در پی تشکیل سازمان ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ و تبیین مبناهایی برای قوانینی جهان‌شمول و الزام‌آور که بتواند منزلت همه انسان‌ها را صرف‌نظر از ملیت، قومیت، مذهب، نژاد، رنگ، جنس و... تضمین کند، صورت عملی به خود گرفت. حقوق بشر، علاوه بر دربرگرفتن عناصر شهروندی مارشال، جامع و فراگیر بودند و مسئولیت دولت در برابر شهروندان را به طور رسمی پذیرفتند. این حقوق در پی اعلام دو میثاق «حقوق مدنی و سیاسی» و «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» (تولد نسل اول و دوم حقوق بشر) کامل‌تر شدند.

هنری شو، حقوق نسل اول را «حقوق منفی» و حقوق نسل دوم را «حقوق مثبت» نامیده است؛ زیرا حقوق نسل اول نوعاً بر عدم مداخله دولت تأکید دارد و حقوق نسل دوم مستلزم مداخله و حمایت دولت‌هاست. اگر ماهیت این حقوق را «حق - ادعا» بدانیم، لازمه حق - ادعاهای منفی، تکلیف دولت‌ها به «انجام ندادن عمل» و لازمه حق - ادعاهای مثبت، تعهد دولت‌ها به «انجام عمل» خواهد بود (حبیبزاده، ۱۳۹۰: ۱۷۷-۱۹۲). جان مایه حقوق بشر این است که انسان در برابر جامعه و قانون، از حقوق فردی یکسان برخوردار است.

معنای عدالت اجتماعی در مفهوم شهروندی و حقوق او تجلی می‌یابد و مفهوم شهروندی و حقوق شهروندی با حقوق بشر پیوند می‌خورد. مهم‌ترین هدف عدالت اجتماعی جلوگیری از به حاشیه رانده شدن و انزوای بخش یا گروه‌هایی از شهروندان و

مهم‌ترین اثر آن افزایش همبستگی و مشارکت در زندگی اجتماعی است. از این دیدگاه، نهادهای حکومتی باید قوانین و سیاست‌هایی را تصویب کنند که مانع انزوا و طرد شهروندان می‌گردد. این مهم، برای ادغام‌سازی همه شهروندان در جامعه و فعالیت‌های اجتماعی ضروری است. بدیهی است ادغام‌سازی به مفهوم برداشت‌های افراطی دولت‌های رفاه دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰ که دولت باید سعادت شهروندان را از تولد تا مرگ تأمین و تضمین کند (رحیق اغصان، ۱۳۸۴: ۴۰۳)، نیست، بلکه به معنای تعدیل رویکردهای طردکننده ناشی از تحمیل مسئولیت تمام مخاطرات زندگی اجتماعی بر شهروندان طبقات پایین و تعدیل رویکرد مسئولیت‌زدایی تام از مجرمان در نظام‌های کیفری مبتنی بر اصلاح و درمان است.

با این حال، حقوق اعطایی به شهروندان تقریباً در همه نقاط جهان هنوز در موارد بسیاری، «مشروط» به انجام مسئولیت‌های شهروندی است، بدین معنا که اگر مشخص شود شهروندان در انجام مسئولیت‌هایشان در قبال دولت ناکام مانده‌اند یا به شیوه‌های نامناسب رفتار می‌کنند، حقوقشان تضمین نمی‌شود (Kennedy, 2004: 309). موضوعات سیاست‌های کلیدی دولت، تنش آشکار میان مفاهیم «حقوق» و «مسئولیت» است و همانند بسیاری از زمینه‌های سیاست، پابندی به مسئولیت می‌تواند حقوق شهروندان را تضمین کند. این امر به وضوح بر خلاف جهان‌شمولی و تقسیم‌ناپذیری حقوق بشر و حقوق شهروندی است (Faulkner, 2001: 143). فاکنر و دیگران، میان وعده‌های حقوق بشر و واقعیت زندگی که در آن، حقوق قانونی، اجتماعی و اقتصادی شهروندان نادیده‌انگاری و گاه انکار می‌شود (Ibid.)، شکافی عمیق شناسایی نموده‌اند که از آن به «عقب‌نشینی از حقوق بشر» تعبیر می‌کنند.

عقب‌نشینی مذکور که در تغییرات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دهه‌های ۱۹۸۰ ریشه دارد، موجب شده تا دولت‌ها در تدوین سیاست‌های جنایی، سهم خود را در ایجاد و تشدید ساختارهای نابرابر اجتماعی فراموشی کنند و به اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه غیر منطقی و غیر علمی در برابر ناقضان قوانین پردازند. افزون بر آن، در انتساب میزان مسئولیت به شهروندان، عدم تعهد خود به تکالیف را به فراموشی بسپارند (برای اطلاع بیشتر ر.ک: کاشفی اسماعیل‌زاده، ۱۳۸۴: ش ۱۵-۱۶/۲۵۳-۲۹۴). نتیجه به فراموشی

سپردن مفهوم شهروند و رابطه آن با تکالیف دولت موجب شده تا دولت‌ها برای مدیریت جامعه، سیاست‌هایی را اتخاذ کنند که به تعبیر فاکنر (Faulkner, 2001: 178)، بیشتر «طلبکارانه» به نظر می‌رسد تا انجام تعهد و تکلیف دولت در برابر شهروندان. از جلوه‌های این سیاست‌های به اصطلاح طلبکارانه دولت‌ها در برابر شهروندان، تأکید بر کیفر و جدایی‌نگری سیاست جنایی از سیاست‌های اجتماعی و رفاهی است.

۲-۲. تأکید بر کیفر و جدایی‌نگری سیاست جنایی از سیاست اجتماعی

به فراموشی سپردن مسئولیت دولت‌ها در برابر شهروندان، موجب پیدایش نگرش افراطی («مسئولیت تام و همیشگی») شهروندان شده است. این نگرش افراطی حتی در وضعیت محرومیت از منابع و فرصت‌های اجتماعی باعث شده تا محرومیت یک ویژگی منفی تلقی شود. این مسئله موجب می‌شود که به مرتکبان محروم با بدبینی بیشتری نگریسته شود، به گونه‌ای که اتخاذ سیاست‌های کیفری به جای پیروی از نگرشی علمی و منطقی، از دیدگاه مبتنی بر خط‌کشی میان ما یعنی شهروندان تابع قانون و آن‌ها یعنی شهروندان ناقض قانون الهام بگیرد و منجر به جنگ با دشمنان جامعه شود که تمامی مسئولیت ارتکاب رفتار مجرمانه را بر عهده دارند.

در این دیدگاه که در نظریه‌های جرم‌شناسی راست نو (برای اطلاع بیشتر ر.ک: وایت و هینز، ۱۳۹۲: ۳۴۰ به بعد) ریشه دارد، مناسب‌ترین راه برای کنترل جرم، توسل به سیاست‌های کیفری سخت‌گیرانه و ناتوان‌سازی مجرمان است؛ زیرا شهروندان در هر شرایطی باید به قوانین و تکالیف خود متعهد باشند و نقض آن اعلام جنگ با جامعه و نشانه عدم پذیرش هنجارها تلقی می‌شود. این رهیافت تا جایی پیش می‌رود که مجرمان را اعضای جامعه به حساب نمی‌آورد و حتی گاهی چنان می‌نمایاند که آن‌ها افرادی از نژاد بشر نیستند (وایت و هینز، ۱۳۸۲: ۲۰۸).

پژوهش‌های فراتحلیل انجام‌شده درباره «ارتباط محرومیت و ارتکاب جرم»، «ارتباط محرومیت و افزایش احتمال بزه‌دیدگی و بزه‌دیدگی مکرر» و «تأثیر محرومیت بر دسترسی به عدالت کیفری» در شش دهه اخیر نشان می‌دهد که در فرهنگ سازمانی بخش‌های نظام عدالت کیفری اعمال قدرت بر گروه‌های محروم نهادینه شده

و این پیش فرض منفی موجب عدم تناسب آمار ورود فقرا و اقلیت‌ها به نظام عدالت کیفری برای تعقیب، تحقیق، رسیدگی، صدور حکم و حبس است (برای مثال ر.ک: Hsieh & Pugh, 1993: 182-202; نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۰، ش ۲۱۷/۹-۲۳۰). در فرهنگ نانوشته نظام عدالت کیفری، محرومیت، نتیجه ارتکاب جرم تلقی شده و مناطق محروم^۱ به مناطق هدف برای مداخله نهادهای عدالت کیفری و اعمال تدابیر کیفری سخت گیرانه تبدیل می‌شوند (Cook, 2006: 16)، در حالی که در بسیاری از موارد رسیدگی به شرایط مناطق مذکور و فراهم نمودن امکانات و تسهیلات مناسب در اولویت بندی سیاست گذاری‌های شهری و رفاهی دولت‌ها قرار ندارد. این مناطق با لقب گرفتن «محیط‌های جرم‌زا/ جرم‌خیز» (برای اطلاع بیشتر ر.ک: کلانتری و توگلی، ۱۳۸۶: ش ۱۶-۱۲/۶۶)، توسط پلیس، تبدیل به مناطق اصلی اعمال قدرت و کنترل می‌گردند. به تبع آن، آمار دستگیری‌ها و مداخلات کیفری افزایش می‌یابد و به الگویی برای انجام اقدامات بیشتر تبدیل می‌شود^۲ که از دیدگاه جوامع محلی، ناعادلانه است.^۳ این مسئله در سایر بخش‌های نظام عدالت کیفری نیز به چشم می‌خورد؛ به این معنا که نهادهای تحقیق، با بدبینی بیشتری به تفحص در امور افرادی که در مناطق به اصطلاح جرم‌خیز زیست می‌کنند، می‌پردازند یا دادگاه‌ها با سخت‌گیری بیشتری به تطبیق رفتارهای این

۱. کیفیت زندگی در آن‌ها در سطح پایین است و عموماً هم ساکنان آن‌ها افرادی هستند که یا حقوق مدنی و سیاسی‌شان شناسایی نمی‌شود، مانند اقلیت‌های نژادی، قومی، مذهبی و...، یا فقرا و اقشار طبقه ضعیف اقتصادی در آن زیست می‌کنند.

۲. آمارهای مربوط به کشورهای کانادا، انگلستان، آمریکا و نیوزلند نشان می‌دهد که نزدیک به ۳۵ درصد از مخاطبان باور داشته‌اند که مناطق محروم و حاشیه شهرها بیش از آنکه منابع مادی و تسهیلات رفاهی دریافت کنند، در مرکز فعالیت‌های کنترلی پلیس قرار دارد. وقتی منابع پلیسی، افراد، گروه‌ها و مکان‌هایی را هدف قرار می‌دهد که از نظر پلیس «مشکل» محسوب می‌شود، عجیب نیست که دستگیری اتفاق بیفتد و منجر به یک پیشگویی موفقیت‌آمیز برای هدف‌گیری‌های آتی شود (Terrill, 2012: 113).

۳. نسبت افراد سیاه‌پوستی که در آمریکا معتقد بودند نگرش نظام عدالت کیفری در محاکمه و مجازات افراد بی‌طرفانه است، از ۵۴٪ در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲ به ۴۶٪ در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳ کاهش یافت. همین نگرش در کانادا، نیوزیلند، استرالیا و انگلستان با آمارهای مشابه در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ وجود دارد. پیمایش‌ها نشان می‌دهند تعداد افرادی که باور داشتند نظام عدالت کیفری در برخوردهای خود با شهروندان به طور تبعیض‌آمیز و ناعادلانه عمل می‌کند، نزدیک به ۵۰٪ از جمعیت پاسخ‌دهندگان بوده است (Roberts & Hough, 2013: 234-256).

گروه‌ها با قانون، تعیین کیفر و در نهایت اجرای آن می‌پردازند.

کِنِدی در پژوهشی دربارهٔ نژاد و تأثیر آن بر عملکرد نظام عدالت کیفری نتیجه می‌گیرد که بدبینی به رنگ پوست افراد موجب می‌شود تا تبعیض و آزار، به فرهنگی سازمانی برای محروم نمودن افراد از دسترسی به عدالت تبدیل شود، به گونه‌ای که در آخرین مرحلهٔ فرایند رسیدگی که به زندان ختم می‌شود، شاهد حضور بی‌تناسب سیاه‌پوستان و فقرا در زندان‌ها هستیم (Kennedy, 2004: 41). حال آنکه این عدم تناسب ناشی از آمار بالای ارتکاب جرم توسط محرومان نیست، بلکه ناشی از تمرکز فعالیت‌های نظام عدالت کیفری بر زندگی آن‌هاست. آمارهای مذکور در رویکرد کنونی نظام عدالت کیفری به مدیریتِ خطرِ مجرمان، یک دستاورد تلقی می‌شود.

۳-۲. ورود مدیریت‌گرایی به نظام عدالت کیفری

از دههٔ هشتاد میلادی، نگرش‌های جدیدی در حیطهٔ علوم جنایی پدید آمده‌اند که ماهیتی کاملاً مدیریتی دارند. دیدگاه‌های جدید به جای تحلیل جرم و کشف دلایل شکل‌گیری آن، با رویکردی مدیریتی ریسک ارتکاب جرم را مانند حوزه‌های اقتصاد، بیمه و... ارزیابی و مدیریت می‌کنند (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸: ۱۶).

مفهوم مدیریت‌گرایی به روش‌هایی اشاره دارد که نظام عدالت کیفری را به عنوان یک کل، بهره‌ورتر و کارآمدتر می‌سازد و در برابر عموم پاسخ‌گوتر می‌نماید. هدف اصلی این رویکرد، استفادهٔ بهینه از منابع مادی و انسانی است و مبنای آن «منطق بیمه‌ای» است. برای رسیدن به این هدف، تأکید بر همکاری بین سازمانی برای تضمین عملکرد واحد تمامی بخش‌های نظام ضرورت دارد. ایجاد طرح‌های راهبردی کلی برای کارکرد همهٔ اجزای نظام به طور یک‌دست، تدوین «قطعه‌نامه‌های مأموریتی» برای جهت‌دهی به هر بخش، ایجاد شاخص‌های کلیدی عملکرد برای ارزیابی اثربخشی و پایش اطلاعات جمع‌آوری‌شده، برای تعیین میزان کارآمدی آن ضروری است (Bottoms, 1995: 25). این رهیافت که ناشی از افول ایدهٔ «اصلاح و درمان» و احیای «ناتوان‌سازی» با تغییر نگرش نسبت به جامعهٔ فرودست جامعه همراه بوده است (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸: ۱۱۷) در عمل منجر به آمارگرایی، گرایش به رویکردهای

هزینه - فایده و اقتصادی بودن سیاست‌ها و به فراموشی سپردن اهداف عدالت کیفری شده است.

گزارش‌های مبتنی بر شیوه‌های مدیریتی نهادهای عدالت کیفری، سرشار از صورت‌نگاشت‌ها^۱، نمودارها، ارزیابی‌های فنی و مقیاس‌های اثربخشی است، اما در عمل فقط حاوی مطالب کمی و آمار است (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: پرت، ۱۳۹۲: ۱۵۲ به بعد). این مسئله موجب می‌شود تا نهادهای عدالت کیفری، میزان اثربخشی و کارایی اقدامات خود را در اجرای طرح‌های ضربتی، شمار مجرمان دستگیرشده، آمار پرونده‌های کیفری رسیدگی شده، کوتاه نمودن مدت زمان دادرسی و... منحصر کنند تا در قالب آمار، نمودار و گزارش‌های حاکی از عملکرد مطلوب قابل ارائه باشد (برای نمونه ر.ک: رحمدل، ۱۳۸۳: ش ۴۸-۴۹/۰۳-۱۲۲۰۱). در این رویکرد علاوه بر اینکه صرف بودجه کم برای کنترل جرم به یک بازده و ارزش در قالب موفقیت‌های سازمان تبدیل شده است، زبان و اصطلاح‌های سنجشی و احتمالات، جانشین رویکرد و زبان بالینی و پیشگیری می‌گردد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸: ۷۲۵). نظام عدالت کیفری، در نتیجه اتخاذ رویکردهای مدیریت گرایی، به جای پرداختن به عوامل ایجاد جرم و حذف نابرابری‌ها که هزینه‌بر، زمان‌بر و دیربازده هستند، به یک نهاد اقتصادگرا تبدیل شده (برای نمونه ر.ک: همان: ۷۵۱-۷۷۱) که اولویت آن اداره مؤثر و کارآمد نظام عدالت کیفری است. اتخاذ این رویکرد، علاوه بر اعمال تبعیض، در بسیاری از موارد منجر به بی‌اثر شدن تلاش‌های نهادهای عهده‌دار رفاه و سیاست اجتماعی می‌شود. این عدم تعادل در کاربست سیاست‌های مناسب در نظام عدالت کیفری ناشی از فقدان اصول راهنمای مشترک برای سیاست‌گذاری‌های جنایی و رفاهی - اجتماعی است.

۲-۴. فقدان اصول راهنمای مشترک برای سیاست‌گذاری‌های جنایی و

رفاهی - اجتماعی

وجود اصول راهنمای مشترک به منظور سیاست‌گذاری‌های عملی در حوزه مسائل اجتماعی و جنایی امری ضروری است، حال آنکه عموماً شعار هم‌سویی این سیاست‌ها

1. Pictograms.

سر داده می‌شود، در عمل سیاست‌های جنایی و اجتماعی در موارد بسیاری ناقص یکدیگرند؛ برای مثال، سیاست‌های رفاهی و اجتماعی در جهت ادغام‌سازی اجتماعی^۱ افراد جامعه تلاش می‌کنند، اما تشدید تدابیر کیفری، اعمال سیاست‌های ناتوان‌ساز و محرومیت اجتماعی به عنوان مجازات تبعی برای مجرمان مکرر یا مرتکبان جرایم شدید، موجب طرد آنان از جامعه می‌گردد. سیاست‌های مبنی بر کاهش سن مسئولیت کیفری جوانان در کشورهایی چون ایالات متحده آمریکا، انگلستان، استرالیا و کانادا و امکان فرستادن آن‌ها به زندان در تقابل با تلاش سازمان‌های مددکاری برای اصلاح آسیب‌های وارد بر فرایند اجتماعی شدن آنان نمونه‌ای از این تضادهاست (Muncie, 2006). از آنجا که مجازات عادلانه در یک جامعه غیر عادل ناممکن است، به جای تمرکز بر عدالت کیفری، باید سطوح تحمیل مجازات را کاهش داد و همزمان نیز تلاش کرد تا از طریق نظام عدالت کیفری و کیفر آسیب کمتری به مردم وارد آید (Hudson, 2003: 6). عدالت کیفری باید موجب ادغام اجتماعی مردم شود، اما سیاست‌های کنونی آن عموماً موجب طرد افراد، گروه‌ها و طبقه‌های اجتماعی می‌شود.^۲

عمده‌ترین مجازات نظام عدالت کیفری توسل به زندان است (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۷: ش ۸۹/۱۲-۹۱). زندان که در اندیشه اصلاح و بازپروری، «درمانگاه مجرمان» و محل اجرای برنامه‌های بازپروری بود، با شکل‌گیری و توسعه اهداف مدیریتی جرم به «زباله‌دان اجتماعی / جامعه» تبدیل شده است (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸:

۱. مفهوم ادغام اجتماعی (Social inclusion) یا ادغام‌سازی اجتماعی که در مقابل طرد اجتماعی (Social exclusion) قرار دارد، از مفاهیمی است که در سیاست‌گذاری‌های جنایی و اجتماعی اهمیت دارد. در جامعه‌ای که ادغام‌سازی اجتماعی در آن به خوبی انجام می‌شود، تمام مردم احساس ارزش داشتن می‌کنند، به تفاوت‌های آن‌ها احترام گذاشته می‌شود، به نیازهای همه توجه می‌شود و نیازهای اولیه همه افراد مهم تلقی می‌شود و کرامت انسانی همه پاس داشته می‌شود (cf. Sen, 2000: 120).

۲. عدالت کیفری به افراد ناقض قانون برجسب «دیگری / دشمن» می‌زند و به این ترتیب به گونه‌ای رسواکننده ناقضان قانون را از شهروندان تابع قانون جدا می‌کند و با برجسب مجرمانه، افراد را از حقوق شهروندی محروم می‌نماید؛ برای مثال، شرط عدم سوءسابقه برای استخدام. این فقط خاص نهاد‌های دولتی نیست و نهاد‌های خصوصی نیز به دلیل سوءسابقه کیفری، افراد را از بازگشت به جامعه محروم می‌کنند. داشتن سابقه کیفری، گشودن حساب بانکی، گرفتن وام، تهیه مسکن و حتی تشکیل خانواده را دشوار می‌کند.

۲۲). ضمن آنکه تا کنون، پیامدهای منفی زندان بیش از آثار مثبت آن بوده است (برای نمونه رک: زینالی و دیگران، ۱۳۷۸؛ عبدی: ۱۳۷۷). زندان، محکومان غیر خشن را به افراد خطرناک تبدیل می‌کند و درجهٔ خشونت مجرمان خشن را افزایش می‌دهد (آشوری، ۱۳۸۲: ۴۱) و افزون بر تأثیرات فرهنگی خاصی که بر ساکنان خود می‌گذارد، شانس ادغام فرد در زندگی اجتماعی را کاهش می‌دهد. کارکرد اخیر زندان را نمی‌توان با اهداف کیفرشناسانه ارزیابی کرد؛ زیرا در عمل به ابزاری برای حذف طبقه‌های فرودست، فقیر و بیکار تبدیل شده است (Irwin, 1990: 2).

نتایج پردکنندهٔ نظام عدالت کیفری، به زندان و پیامدهای پس از آن منحصر نیست. تحمیل محرومیت‌های اجتماعی از قبیل محرومیت از حق انتخاب کردن یا انتخاب شدن در فعالیت‌های سیاسی، محرومیت از اشتغال در مشاغل گوناگون یا عضویت در نهادهای مختلف، به عنوان اثر تبعی مجازات، بازگشت فرد به اجتماع را بیش از پیش دشوار می‌نماید و گروه‌های خاصی را به گزینش زندگی مجرمانه سوق می‌دهد. با در نظر گرفتن این نتایج پردکننده باید گفت که سیاست‌های کنونی نظام عدالت کیفری نه تنها با سیاست‌های اجتماعی و عدالت اجتماعی در تناقض است، بلکه با اهداف خود نظام عدالت کیفری^۱ یعنی برقراری و اجرای عدالت نیز تضادی آشکار دارد.

۳. اصول پیوند عدالت اجتماعی و کیفری

بررسی سیر دگرگونی اندیشه‌های حاکم بر نظام‌های عدالت کیفری در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران جنایی هم در دورهٔ موسوم به «اصلاح و درمان» و هم در دورهٔ «جنبش بازگشت به کیفر»، به دلیل شرایط سیاسی اقتصادی و اجتماعی ویژه

۱. برای مثال، در ایالات متحده آمریکا هدف اصلی عدالت کیفری به صراحت «اجرای عدالت برای همه از طریق محاکمه و مجازات ناقضان قانون، حمایت از بی‌گناهان و تلاش برای کاهش جرم» بیان شده است (Blumstein, 1998: 127-135). در اصل ۱۵۶ قانون اساسی ایران، قوه قضاییه «پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت» و «[مسئول] احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی مشروع»... برای کلیهٔ اعضای جامعه است. از این اصل می‌توان هدف اساسی نظام عدالت کیفری در ایران را نیز اجرای عدالت استنباط کرد.

خود در چگونگی مدیریت کنترل جرم، دچار افراط و تفریط‌هایی شده‌اند و اکنون باید میان این دو رویکرد تعادل برقرار کرد. لزوم پیوند عدالت اجتماعی و عدالت کیفری برای اولین بار توسط دی کوک در سال ۲۰۰۵ بیان شد (Cook: 2006) و پس از آن بسیاری از صاحب‌نظران علوم جنایی تحلیلی و تفسیری، چگونگی امکان برقراری این پیوند را بررسی کرده‌اند.

در مباحث عدالت اجتماعی، تمرکز بر توزیع عادلانه منابع مادی و امتیازات اجتماعی و تعادل آن با تقسیم وظایف و مسئولیت‌هاست. در بحث پیوند عدالت اجتماعی و کیفری، لزوم پیروی شهروندان از قانون و سرزنش‌پذیری آن‌ها در دسته مسئولیت‌ها و تکالیف قرار می‌گیرد و باید میان میزان سرزنش‌پذیری مذکور و سایر ابعاد نابرابری‌های ساختاری توازن وجود داشته باشد تا بار تکالیف اجتماعی بر دوش اعضای جامعه «تکلیف مالایطاق» تلقی نگردد. تشدید مجازات مجرمان، ضمن آنکه خلاف اصول عدالت اجتماعی است، از اهداف عدالت کیفری نیز فاصله دارد. اندیشه توزیع منصفانه حقوق و تکالیف باید از مرحله آغازین فعالیت‌های نظام عدالت کیفری (هنجارگذاری و کیفرگذاری) تا مراحل پایانی (اجرای کیفر و نظارت‌های پس از آن)، مد نظر سیاست‌گذاران قرار داشته باشد تا مانع از تصویب و اتخاذ قوانین و سیاست‌های غیر عادلانه و اجرای تبعیض‌آمیز آن‌ها شود.

به طور کلی در بحث پیوند عدالت اجتماعی و کیفری، تمرکز بر چند نکته اساسی زیر است:

۱. فراهم نمودن فرصت‌های برابر در دسترسی به عدالت قضایی برای همه اعضای جامعه؛
۲. توزیع عادلانه مسئولیت‌ها، تکالیف و ضمانت اجراها؛
۳. ایجاد توازن میان مسئولیت دولت و شهروندان و جلوگیری از افراط و تفریط در تحمیل مسئولیت بر هر یک از این دو؛
۴. توجه به آزادی انتخاب برای تبعیت از قانون یا نقض قانون در انتساب مسئولیت کیفری به فرد محروم؛
۵. سنجش واقعی میزان سرزنش‌پذیری مجرم با توجه به شرایط پیرامونی وی؛

۶. تعدیل سیاست‌های کنترل جرم به سمت سیاست‌های منطقی و عادلانه؛
 ۷. تلاش برای شرمسار نمودن بازگرداننده^۱ مجرم و بازپذیری و ادغام وی در جامعه در عین به رسمیت شناختن توانایی مسئولیت‌پذیری مرتکب محروم.
 پیوند عدالت اجتماعی و عدالت کیفری، از به حاشیه رانده شدن افراد و گروه‌های ضعیف جلوگیری می‌کند و ضمن فراهم شدن دسترسی همه شهروندان به فرصت‌های برابر در نظام عدالت کیفری، موجب افزایش احساس تعلق شهروندان به جامعه و افزایش پایداری آن‌ها به قوانین و تحقق قانون‌مداری می‌گردد. با این حال، رسیدن به این نتایج، با شعار ممکن نیست و باید اصولی عملی برای ارتباط میان این دو مفهوم شناسایی شود. بدین منظور باید بایسته‌های هر دو حوزه لحاظ گردد، به گونه‌ای که یکدیگر را نقض، نفی یا بلااثر نکنند. افزون بر این، مکمل هم باشند و در جهت تقویت تدابیر هم به کار گرفته شوند. با توجه به مطالب پیشین مهم‌ترین اصول پیوند عدالت اجتماعی و کیفری به این شرح است:

۳-۱. اصل به رسمیت شناختن همه شهروندان و احترام به حقوق آن‌ها

به رسمیت شناختن همه شهروندان جامعه و احترام گذاشتن به آن‌ها همراه با اصل بازتوزیع، از اساسی‌ترین پیش‌شرط‌های پیوند عدالت اجتماعی و کیفری محسوب می‌شود (Lister, 2004: 188). هنگامی که سیاست‌های اجتماعی و جنایی بر مبنای به رسمیت شناختن همه شهروندان باشند، به حقوق افراد متفاوت و در اقلیت نیز احترام گذاشته می‌شود. بنابراین دیگر گفتمان سیاست‌مداران نمی‌تواند گفتمانی عوام‌پسند باشد و طبقه یا گروهی را به دلیل داشتن ویژگی‌هایی خاص یا حتی آمار بالای ارتکاب جرم، مسئول مشکلات جامعه تلقی کند. نتیجه این احترام، پرهیز از تصویب قوانین تبعیض‌آمیز، خودداری از اجرای جهت‌دار^۲ قوانین و ممانعت از تحمیل سرزنش بر گروه‌های خاص می‌شود. اصل به رسمیت شناختن و احترام گذاشتن، تلاش‌های شعاری و عملی علیه نابرابری را با هم پیوند می‌دهد.

1. Reintegrative shaming.
2. Biased enforcement of laws.

آموزه‌های اسلامی نیز بر این اصل تأکید کرده‌اند.^۱ مروری بر شیوه حکمرانی و قضاوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام به عنوان الگوی حکمرانی سیاسی اسلامی، حاکی از رعایت ظریف‌ترین اصول حقوق بشر و مبانی بنیادین حقوق کیفری نوین^۲ است. اندیشه اسلامی ضمن سفارش به اجرای عدالت همگانی، هیچ گونه ظلم و ستمی را حتی نسبت به کافر نمی‌پذیرد^۳ و حقوق کسانی را که اسلام نیاورده‌اند به طور کامل رعایت می‌کند.

برای این اصل که از آن با عنوان «اصل مزدوج» یاد می‌شود، هفت اثر شناسایی شده است:

۱. افزایش همبستگی میان شهروندان؛
 ۲. هویت یافتن تمام شهروندان؛
 ۳. افزایش احساس تعلق به جامعه؛
 ۴. افزایش تمکین و احترام به قوانین جامعه؛
 ۵. شنیده شدن صدای همه شهروندان؛
 ۶. افزایش مشارکت شهروندان در فعالیت‌های اجتماعی؛
 ۷. بالا رفتن سطح مدارا و تحمل اجتماعی شهروندان.
- این آثار لازمه تحقق یافتن و تکامل مردم‌سالاری و حقوق بشر تلقی می‌شود (Williams, 1999: 73). در عین حال، هر دو بخش اصل مزدوج، یادآور اصلی بنیادین

۱. برای نمونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الناس کلهم سواء كأسنان المشط»؛ مردم مانند دانه‌های شانه با هم برابرند. قانون اساسی ایران نیز که متأثر از آموزه‌های مذهب امامیه است، علاوه بر به رسمیت شناختن برابری همه مردم (اصل ۱۹) و حمایت یکسان قانون از آنان (اصل ۲۰)، بر عدالت اجتماعی و طبقات محروم تأکید کرده است.

۲. امام علی علیه السلام هنگام فرستادن محمد بن ابی‌بکر به فرمانداری مصر به او نوشت: «حتی در نگاه و نیم‌نگاهت با مردم به تساوی برخورد کن تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند و ناتوانان از عدالت تو مأیوس نگردند» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۲۷).

۳. هنگامی که امام علی علیه السلام شنید خلخال از پای زنی مسیحی در آورده‌اند، گفت: «به من خبر رسید مردی از شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه اسلام بوده، وارد شده و پای‌بندهای آن‌ها را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع جز گریه و التماس نداشته‌اند... اگر برای این حادثه، مسلمانی از روی تأسف بمیرد... از نظر من سزاوار است».

در نظام عدالت کیفری و مخرج مشترک مفاهیم عدالت کیفری و اجتماعی نیز می‌باشد (Sanders, 2002: 324-341).

۲-۳. اصل بازتوزیع^۱ فرصت‌ها، منابع و امکانات جامعه

در اصل بازتوزیع، دو نوع نابرابری عمده با عنوان‌های «نابرابری یا بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی» ای که ریشه در ساختار سیاسی - اقتصادی جامعه دارد و «نابرابری نمادین یا فرهنگی» که شامل الگوهای به رسمیت نشناختن حقوق افراد و شهروندان و بی‌احترامی به آن‌ها تحت تأثیر سلطه‌های فرهنگی جامعه است، شناسایی می‌شود. نابرابری‌های مذکور بر چگونگی توزیع منابع و فرصت‌های اجتماعی میان شهروندان تأثیر دارند (Fraser, 2000: 111).

بازتوزیع منابع و فرصت‌های اجتماعی، بدون اصل مزدوج امکان‌پذیر نیست. تا زمانی که همه شهروندان به رسمیت شناخته نشده و محترم شمرده نشوند، مفهوم بازتوزیع نیز شناسایی و عملی نمی‌شود. بازتوزیع همراه با به رسمیت شناختن و محترم شمردن موجب اصلاح بخشی از نابرابری‌های مادی می‌شود که ناشی از تفاوت در جنسیت، ناتوانی، مذهب، نژاد، قومیت و طبقه است (Cook, 2006: 183) و بر کیفیت زندگی افراد و دسترسی آن‌ها به درآمد، دارایی، شغل، سلامت و بهداشت، خدمات اجتماعی و کیفیت برخورداری از عدالت اجتماعی و کیفری تأثیر می‌گذارد. این اصل می‌تواند از طریق اعمال سیاست‌های ضد نابرابری^۲ انجام شود تا علاوه بر پیشگیری از به حاشیه رانده شدن محرومان و تشدید وضعیت محرومیت آن‌ها، از دسترسی غیر منصفانه و نابرابر طبقه برخوردار به منابع نیز جلوگیری کند (Sinfield, 2004: 9-11).

جلوه‌هایی از اصل بازتوزیع را می‌توان در سیاست‌گذاری‌های صدر اسلام مشاهده کرد؛ توصیه به صدقه اختیاری و اقسام اجباری آن نظیر زکات، خمس، لزوم دادن کفاره‌های مالی هنگام نقض تکالیف شخصی دینی و اقسام فدیة در آموزه‌های اسلامی با این هدف است که اقشار پایین جامعه که بدون کمک مالی نمی‌توانند زندگی خود را

1. Redistribution.
2. Inequality-proofing.

بگذرانند، حمایت شوند و بازتوزیع منابع در جامعه به صورت اختیاری و همگانی انجام شود. بازتوزیع در اصل فوق، شامل کلیه منابع و حقوق اجتماعی است.

۳-۳. اصل توازن مسئولیت شهروندان

در این اصل، مسئولیت از چند دیدگاه شایان اهمیت است. نخست، به رغم شیوه مرسومه‌ای که با وجود نابرابری‌های مادی و عدم دسترسی افراد به حقوق و فرصت‌های اجتماعی، مسئولیت همه شهروندان با هم برابر است، بر اساس این اصل، مسئولیت افراد به تناسب میزان دسترسی آن‌ها به منابع و برخورداری از حقوق، متفاوت است. بر گروه‌های محروم از منابع و فرصت‌های اجتماعی باید مسئولیت کمتری از دیگران بار شود، ضمن آنکه افراد نابرخوردار و کم‌برخوردار باید سزاوار سرزنش اجتماعی کمتری برای عدم پایبندی به تعهدات خود در جامعه باشند (Carlen, 1989). این اصل در واقع تجلی برداشت رالز از عدالت اجتماعی است که نابرابری‌های اقتصادی باید در راستای منافع همگان باشد و این هم‌راستایی یعنی به همراه داشتن بیشترین منافع و کمترین مسئولیت برای کم‌برخوردارترین افراد جامعه. دوم، دربارهٔ تحمیل مسئولیت باید به اصل «تعهد دوطرفه»^۱ پایبند بود (Giddens, 2000)؛ یعنی همسو با مسئولیت‌های شهروندان در برابر دولت، دولت نیز در برابر شهروندان مسئول است و به موازات عدم ایفای تعهدات دولت در فراهم کردن حقوق شهروندان، مسئولیت شهروندان نیز در انجام تعهدات و تکالیفشان باید تخفیف یابد؛ برای نمونه، افراد طبقه محروم اجتماعی از خدمت در نظام وظیفه معاف گردند یا در میزان تعهدشان تخفیف داده شود.

با این دیدگاه در نظام عدالت کیفری قضاوت دربارهٔ میزان سرزنش‌پذیری افراد مانند نظام مالیات بر درآمد اشخاص، متناسب با شرایط آن‌هاست. چگونه می‌توان خشونت فرد ثروتمند موفق مشمول حمایت‌های همه‌جانبه قانون و جامعه را با خشونت فرد حاشیه‌نشین متعلق به اقلیت محروم از حمایت و در معرض انواع تبعیض یکسان انگاشت یا حتی اولی را به دلایل متعدد مانند اعتبار اجتماعی از سرزنش تبرئه کرد و دومی را به دلیل شرایط نامساعد بیشتر سزاوار سرزنش دانست. در این خصوص، حتی

1. Mutual obligations.

علم روان‌شناسی هم برای اعمال خشونت فرد محروم، توجیهات قوی و مستحکمی دارد.

اصل توازن مسئولیت، موجب تعدیل سیاست‌های سخت‌گیرانه نظام‌های عدالت کیفری علیه طبقه نابرخوردار و آزادی‌های افراطی طبقه سرمایه‌دار و تولیدکننده می‌شود.^۱ توازن مسئولیت در حوزه عدالت کیفری می‌تواند شامل جرم‌زدایی از رفتارهایی باشد که ناشی از شرایط محرومیت افراد است یا تخفیف مسئولیت کیفری و مجازات افرادی که از دسترسی به فرصت‌های برابر در نتیجه مشکلات ساختاری و اتخاذ سیاست‌های عمومی و اقتصادی دولت‌ها یا سوء مدیریت محروم بوده‌اند. همچنین می‌تواند به جای تشدید مجازات، موجب تلاش برای رفع شرایط آسیب‌زا و جرم‌زا گردد. در این باره، به نظر می‌رسد عدم اجرای حد سرقت در سال قحطی یا لزوم دسترسی به همسر و امکان برآوردن نیازهای جنسی فرد محصن، به عنوان یکی از شرط‌های اجرای حد زنا در نظام کیفری اسلامی با مبانی این اصل انطباق داشته باشد.

با به رسمیت شناخته شدن اصل بازتوزیع و توازن مسئولیت، بسیاری از موانع پیش روی اندیشمندان حقوق برای بازتعریف مفهوم سرزنش‌پذیری نسبت به وضعیت‌های نامساعد اجتماعی مجرمان برطرف می‌گردد. اصل توازن مسئولیت همیشه در صدد تعدیل مسئولیت و سرزنش مرتکبان محروم نیست. توجه به این اصل ایجاب می‌کند که قوانین ناظر بر جرایم صاحبان نفوذ و یقه‌سفیدان، جرایم دولت و سازمان‌های دولتی و فسادهای مالی و اداری نیز در پرتو فهمی مبتنی بر عدالت اجتماعی با شدت و جدیت بیشتری اجرا شوند. قاضی متأثر از مفهوم عدالت اجتماعی، به خوبی از آثار جرایم اقتصادی کلان، رفتارهای تبعیض‌آمیز در برابر شهروندان، سوءاستفاده از قدرت و مانند آن بر پردشدگی اجتماعی شهروندان آگاهی دارد و اصل توازن مسئولیت را مد نظر قرار می‌دهد. این پایبندی گاه به صورت تعدیل سرزنش‌پذیری مرتکب محروم و اعطای

۱. طی دهه‌های گذشته تأثیر ترکیب سیاست‌های نئولیبرال و نئومحافظه‌کار در خصوص سرمایه‌گذاری افراطی و انتظام اخلاقی موجب شده تا از طبقه سرمایه‌دار و ثروتمند مسئولیت‌زدایی شود و در عوض اشخاص آسیب‌پذیر که از ضعف اقتصادی رنج می‌برند به دلیل تهدید برای ارزش‌های سرمایه‌داری مسئولیت مضاعف یابند.

فرصت به او و گاه با سخت‌گیری بر مرتکبان بانفوذ که با اقدامات خود به تحقق عدالت اجتماعی در جامعه تعرض می‌کنند، جلوه‌نمایی می‌کند.

۳-۴. اصل پایداری سیاست‌های اجتماعی و جنایی

یکی از مهم‌ترین دلایل ناکام ماندن سیاست‌های اجتماعی و رفاهی، تداوم نیافتن این سیاست‌ها در نتیجه تغییر قدرت‌های سیاسی و تغییر نگرش آن‌ها به چگونگی مدیریت جامعه است. این مسئله، علاوه بر سیاسی نمودن سیاست‌های اجتماعی، منجر به ضربتی شدن سیاست‌های کیفری نیز می‌گردد. پایداری رویکرد سیاست‌های اجتماعی و جنایی در به ثمر رسیدن آن‌ها اهمیت دارد. مفهوم «پایدار» در این اصل، فقط به زمان اشاره ندارد و شامل چگونگی اختصاص بودجه و نیروی انسانی در اجرای سیاست‌های اجتماعی و جنایی نیز هست (Perri et al., 1999). تغییر مداوم نگرش‌های سیاست‌گذاری در نتیجه کوتاه بودن مدت‌زمان تصدی پست‌های سیاسی و مدیریتی، موجب نوسان‌های مکرر در اختصاص نیروی انسانی و بودجه مورد نیاز به سیاست‌های اجتماعی و جنایی می‌شود، حال آنکه پایداری اختصاص منابع مذکور، در به ثمر رسیدن سیاست‌گذاری‌های این حوزه نقش به‌سزایی دارد. مفهوم پایداری، به همکاری پایدار مردم و گروه‌های اجتماعی و ارتقای مشارکت مردمی در روابط و فعالیت‌های اجتماعی اشاره دارد (Kelly & Jamieson, 2005: 306-324). اصل پایداری، چشم‌اندازی کل‌گرایانه‌تر در مقایسه با رویکرد سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در حوزه عدالت اجتماعی و کیفری پیش رو قرار می‌دهد.

۳-۵. اصل کل‌نگری^۱ در سیاست‌گذاری

شیوه‌های کل‌نگر در سیاست‌گذاری، به دنبال جستجوی مناسب‌ترین سازوکارها برای مخاطب قرار دادن و شمول همه افراد و مسائل و در نظر گرفتن نتیجه اجرای سیاست‌ها به عنوان یک «کل» هستند. بنابراین هر نظام باید در رابطه با اجزای خود از اصل کل‌نگری بهره بگیرد؛ برای مثال، عدالت کیفری به عنوان یک نظام یا دستگاه به نوبه

1. Holism.

خود از نهادهایی تشکیل شده که در تعامل با یکدیگر، رسالت تأمین امنیت جامعه را بر عهده دارند، به طوری که نارسایی و اختلال در یکی از آن‌ها کل نظام را ناکارآمد و گاه بحرانی^۱ می‌نماید (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۲: ۱۱). افزون بر آن نهادهای متولی سیاست‌های اجتماعی باید در پیوند با سایر نهادها فعالیت کنند.

اصل کل‌نگری می‌کوشد تا پیامدهای ناشی از تک‌نگری و جدایی‌نگری سیاست‌گذاری در سازمان‌ها و بخش‌های مختلف حکومت را به چالش بکشد. یکی از مهم‌ترین دلایل ناکام ماندن اجرای سیاست‌های جنایی، جدایی‌نگری آن از سیاست‌های رفاهی - اجتماعی است (Stenson & Edwards, 2004). عدم ارتباط و هماهنگی مناسب میان این سیاست‌ها و سازمان‌های مجری آن، سبب تحمیل هزینه‌های مادی و انسانی بر دولت و جامعه می‌گردد. کل‌نگری در تدوین و اجرای سیاست‌ها به معنای توجه به تأثیر تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری یک حوزه بر سایر حوزه‌هاست.

از نمونه‌های بارز رویکرد کل‌نگر در انگلستان، دادگاه ویژه «خشونت خانگی» است که برای کنترل آن، از مداخله‌های همزمان عدالت کیفری و رفاه اجتماعی بهره می‌برد. این مداخله‌ها از اصول «حقوق درمانی»^۲ بهره می‌گیرد و با فاصله گرفتن از اصول سنتی اتهامی، برای تأمین نیازهای بزه‌دیدگان، بازپذیری بزه‌کاران و رفع شرایط آسیب‌زا، رویکردی مبتنی بر «حل مسئله» و «مشارکت افقی»^۳ برمی‌گزیند (Ostrom, 2003).

انتخاب رویکرد کل‌نگر مستلزم استفاده از همه سازمان‌ها و نهادها مانند پلیس، نظام قضایی، سازمان بهداشت و سلامت، سازمان‌های کار، بیمه اجتماعی، مسکن و نهادهای مردمی برای کنترل جرم و عوامل آن است. کل‌نگری و انعطاف این رویکرد موجب می‌شود تا شکاف میان عدالت اجتماعی و عدالت کیفری کمتر شود و در

۱. برای اطلاع بیشتر از آثار بی‌توجهی به کل‌نگری، ر.ک: گسن، ۱۳۷۷: ش ۱۰.

2. Therapeutic jurisprudence.

۳. در علوم اجتماعی، مشارکت سه نوع است: مشارکت افقی (Horizontal participation)، عمودی (Vertical participation) و انفرادی (Individual development). مشارکت عمودی، به رابطه رسمی میان نهادهای دولتی و مردم اشاره دارد. مشارکت افقی، در ارتباطات میان مردم در جوامع محلی و روابط بین فردی آن‌ها مطرح می‌شود. افزایش مشارکت‌های افقی و تلاش برای توسعه فرهنگ حل تعارض‌ها به صورت غیر رسمی از سازوکارهایی است که موجب افزایش ادغام اجتماعی و همبستگی‌های اجتماعی می‌شود (cf. Hinckley, 1986: 57-67).

عوض پاسخی «به هم پیوسته»^۱ و جامع‌نگر به نیازهای اطراف درگیر در جرم از قبیل مجرم، بزه‌دیده، خانواده‌های آن‌ها و جامعه داده شود. در نتیجه این رویکرد، کارایی و انصاف عدالت کیفری با چالش و تردید مواجه نمی‌شود و سیاست‌های اجتماعی، به نتایج سودمند و مفید منجر می‌گردد.

نتیجه‌گیری

بررسی دلایل جدایی‌نگری عدالت اجتماعی و کیفری و مروری بر سیر تاریخی سیاست‌گذاری‌های جنایی دوران معاصر نشانگر آن است که بی‌توجهی به این پیوند، منجر به پیامدهای ناگواری برای جامعه از جمله به حاشیه رانده شدن افراد و گروه‌های خاص، تشدید و نهادینه شدن تبعیض‌های ساختاری، احساس بی‌عدالتی و عدم تمکین از قوانین و هنجارهای جامعه خواهد شد. عدالت اجتماعی و کیفری همچون دو روی یک سکه لازم و ملزوم یکدیگرند.

در این راستا، نه تمرکز بیش از حد بر عدالت اجتماعی و مسئولیت‌زدایی محض از مرتکبان جرم، راهکار مناسبی برای کنترل جرم است، چنان‌که در دوره اصلاح و درمان رایج بود و منجر به تضعیف حقوق کیفری و تبلور اندیشه‌های الغاگرایانه شد و نه تمرکز بیش از حد بر کیفر و ناتوان‌سازی و مسئولیت‌زدایی از دولت پیامدهای مثبتی به دنبال داشت. بررسی وضعیت سیاست جنایی چند دهه اخیر بیانگر آن است که این سازوکارها، پیامدهای پردکننده شدیدی به همراه داشته‌اند، حال آنکه یک رویکرد متعادل به کنترل جرم باید در عین به رسمیت شناختن مسئولیت مجرم، عوامل مؤثر در ارتکاب جرم را مد نظر قرار دهد به گونه‌ای که پاسخ‌های اتخاذشده در برابر جرم در عین مؤثر بودن، موجب طرد گروه‌هایی خاص از جامعه و تحمیل تمام مسئولیت بر ایشان نگردد.

نظریه پیوند عدالت اجتماعی و کیفری، علاوه بر ایجاد تعادل، پایداری و کل‌نگری در اتخاذ پاسخ‌های مناسب برای کنترل جرم که از مهم‌ترین شروط سیاست‌گذاری

1. Joined-up response.

عمومی هستند از طرد طبقات محروم جلوگیری می‌کند.

اولین گام برای افزایش دسترسی شهروندان به فرصت‌های برابر، کاهش و از بین بردن نابرابری‌ها و محرومیت‌های جامعه «نفی طبیعی بودن» نابرابری‌ها در نتیجه مفهوم‌شناسی درست از عدالت اجتماعی است. همه افراد جامعه با یکدیگر برابرند و هیچ صفتی موجب نمی‌شود که بتوان با توسل به آن، محرومیت‌ها را توجیه کرد. لازمه کاهش نابرابری تعدیل قدرت و تلاش برای بازگرداندن حاشیه‌نشین‌ها و حذف‌شدگان جامعه به عرصه عمومی است. تا زمانی که در اثر مناسبات ناعادلانه حاکم بر جامعه، شهروندان محروم و قربانی تبعیض، از حضور فعال در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به دور باشند کماکان موقعیت نامناسبشان بازتولید می‌شود.

یکی از شیوه‌های مناسب برای کنترل این اتفاق، تضمین دسترسی به عدالت در سایر ابعاد زندگی اجتماعی است. راهکار دیگر، به حداکثر رساندن توانایی‌های نسبی افراد در جامعه است. از آنجا که در جوامع کنونی، سرمایه‌های اقتصادی و پول، سرمایه اجتماعی (همبستگی)، فرهنگی، سیاسی (رای) و تحصیلات قابل تبدیل به یکدیگرند و همه سرمایه‌های پیش‌گفته در اختیار افراد و اقشار خاصی قرار ندارند افراد و هویت‌های اجتماعی - فرهنگی می‌توانند سرمایه یا توانایی‌هایی را که در آن مزیت نسبی دارند تا حد امکان گسترش داده و آن را به دیگر سرمایه‌های مورد نیاز تبدیل کنند. تضمین دسترسی به عدالت و ارتقای توانایی‌های افراد، مستلزم وجود قوانین حمایت‌کننده از محرومان و تفسیر صحیح از مفهوم قرارداد اجتماعی، شهروندی و حق حاکمیت دولت‌هاست.

در حال حاضر، بسیاری از اقشار جامعه مانند فقرا، اقلیت‌های مذهبی، نژادی و قومی به رغم محرومیت از حقوق خود همچنان متعهد به انجام وظایف و تکالیفشان هستند و دولت‌ها حتی در اعمال ضمانت اجرا در برابر تخلف این اقشار، بی‌تعهدی خود به فراهم نمودن حقوق آن‌ها را فراموش می‌کنند؛ برای مثال، جوانان اقشار ضعیف جامعه همچنان متعهد به انجام خدمت سربازی هستند یا ناقضان قوانین کیفری که به دلیل ساختارهای اجتماعی نامناسب، حاشیه‌نشینی، فراهم نبودن فرصت‌های شغلی مناسب و... به سوی ارتکاب جرم رانده شده‌اند دارای مسئولیت کیفری برابر با اقشار

برخوردار هستند و حتی از آنجا که محرومیت یک ویژگی منفی اجتماعی تلقی می‌شود، هنگام نقض هنجارهای کیفری گاه با ضمانت اجرایی شدیدتر از دیگران مواجه می‌شوند.

بدین روی به نظر می‌رسد به رسمیت شناختن این اصول که در صدد رفع شکاف میان عدالت اجتماعی و کیفری است در تعدیل سیاست جنایی کنونی جوامع، دستیابی به اهداف نظام عدالت کیفری و افزایش سطح عدالت اجتماعی نقش به‌سزایی داشته باشد.

اندیشهٔ توزیع منصفانهٔ حقوق و تکالیف، باید از مرحلهٔ آغازین فعالیت‌های نظام عدالت کیفری، یعنی هنجارگذاری و کیفرگذاری تا مراحل پایانی، یعنی اجرای کیفر و مراقبت‌ها و نظارت‌های پس از کیفر یا آثار تبعی کیفر مد نظر سیاست‌گذاران قرار داشته باشد تا مانع تصویب قوانین و سیاست‌های ناعادلانه و اجرای تبعیض‌آمیز آن‌ها شود.

کتاب‌شناسی

۱. آشوری، محمد، جایگزین‌های زندان یا مجازات بینابین، تهران، گرایش، ۱۳۸۲ ش.
۲. پاک‌نهاد، امیر، «جرم‌شناسی و آزادی اراده»، تازه‌های علوم جنایی: مجموعه مقاله‌ها، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۸۷ ش.
۳. همو، سیاست جنایی ریسک‌مدار، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ش.
۴. پرت، جان، عوام‌گرایی کیفری؛ بسترها، عوامل و آثار، ترجمه هانیه هژبرالساداتی، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۵. حبیب‌زاده، محمدجعفر، مبانی حقوق کیفری، جزوه درسی دوره دکتری، ۱۳۹۰ ش.
۶. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ ش.
۷. رحمدل، منصور، «آمار جنایی و کارکردهای آن»، مجله حقوقی دادگستری، شماره‌های ۴۸-۴۹، ۱۳۸۳ ش.
۸. رحیق اغصان، علی، دانشنامه در علم سیاست، تهران، فرهنگ صبا، ۱۳۸۴ ش.
۹. زینالی، علی و محمد فارون و تورج محمدزاده، «بررسی آماری بازگشت مجدد زندانیان به عنوان شاخص اصلاح یا مجازات»، خلاصه مقالات همایش سراسری علمی - تخصصی زندان (مجازات یا اصلاح)، چاپ سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، ۱۳۷۸ ش.
۱۰. عبدی، عباس، تأثیر زندان بر زندانی (آسیب‌شناسی اجتماعی)، تهران، نور، ۱۳۷۷ ش.
۱۱. کاشفی اسماعیل‌زاده، حسن، «جنبش‌های بازگشت به کیفر»، مجله الهیات و حقوق، شماره‌های ۱۵-۱۶، ۱۳۸۴ ش.
۱۲. کلاتری، محسن و مهدی توکلی، «شناسایی و تحلیل کانون‌های جرم‌خیز شهری»، مجله اصلاح و تربیت، شماره ۶۶، ۱۳۸۶ ش.
۱۳. گسن، رمون، «بحران سیاست‌های جنایی کشورهای غربی»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، مجله تحقیقات حقوقی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۱۰، ۱۳۷۷ ش.
۱۴. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
۱۵. مقدسی، محمدباقر و محمد فرجیها، «ویژگی‌های سیاست‌های کیفری عوام‌گرا»، فصلنامه مطالعات تطبیقی، دوره چهارم، شماره ۲، ۱۳۹۲ ش.
۱۶. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، بزهکاری و شرایط اقتصادی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۹، ۱۳۷۰ ش.
۱۷. همو، تقریرات درس جرم‌شناسی، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۸۷-۱۳۸۶ ش، قابل دسترسی در: <lawtest.ir>.
۱۸. همو، «درآمدی بر پژوهش در نظام عدالت کیفری: فرصت‌ها و چالش‌ها»، بایسته‌های پژوهش در نظام عدالت کیفری، تهران، میزان با همکاری دفتر آموزش و پژوهش سازمان قضایی نیروهای مسلح، ۱۳۹۲ ش.
۱۹. همو، «درآمدی بر سیاست کیفری عوام‌گرا»، دیپاچه در: لازرژ، کریستین، درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ دوم، تهران، میزان، ۱۳۹۰ ش.
۲۰. همو، «زندان به عنوان کلینک درمان جرم شکست خورده است» (سخنرانی)، مجله گواه، شماره ۱۲، ۱۳۸۷ ش.
۲۱. همو، «کیفرشناسی نو - جرم‌شناسی نو: درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار»، تازه‌های علوم جنایی، تهران، میزان، ۱۳۸۸ ش.
۲۲. واعظی، احمد، نقد و بررسی نظریه‌های عدالت، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸ ش.

۲۳. وایت، راب و فیونا هینز، *جرم و جرم‌شناسی*، ترجمه علی سلیمی و همکاران، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲ ش.
۲۴. همو، *درآمدی بر جرم و جرم‌شناسی*، ترجمه میر روح‌الله صدیق بطحایی اصل، تهران، دادگستر، ۱۳۸۲ ش.
۲۵. هزارجریبی، جعفر، «بررسی احساس عدالت اجتماعی و عوامل مؤثر بر آن (مطالعه موردی شهر تهران)»، *فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی*، شماره ۳، ۱۳۹۰ ش.
26. Blumstein, A., "US Criminal Justice Conundrum: Rising Prison Populations and Stable Crime Rates", *Crime and Delinquency*, Vol. 44, 1998.
27. Bottoms, A. E., "The Philosophy and Politics of Punishment and Sentencing", in: C. Clarkson & R. Morgan (eds.), *The Politics of Sentencing Reform*, Oxford, Clarendon, 1995.
28. Carlen, P., "Crime Inequality and Sentencing", in: C. P. Carlen & D. Cook (eds.), *Paying for Crime*, Milton Keynes, Open University Press, 1989.
29. Cook, Dee, *Criminal and Social Justice*, Pine Forge Press, 2006.
30. Faulkner, D., *Crime the State and Citizen: A Field Full of Folk*, Winchester, Waterside Press, 2001.
31. Fraser, N., "Rethinking Recognition", *New Left Review*, No. 3, May 2000.
32. Garland, David, *The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society*, University of Chicago Press, 2002.
33. Giddens, A., *The Third Way and Its Critics*, Oxford, Polity Press, 2000.
34. Hinckley, Stanley R., "A Closer Look at Participation", *Organizational Dynamics*, Vol. 13, Issue 3, 1986.
35. Hsieh, C. C. & M. D. Pugh, "Poverty, Income Inequality and Violent Crime: A Meta-Analysis of Recent Aggregate Data Studies", *Criminal Justice Review*, Vol. 18, Issue 2, 1993.
36. Hudson, B., *Justice in the Risk Society: Challenging and Re-affirming Justice in Late Modernity*, London, Sage, 2003.
37. Irwin, John, *The Jail: Managing The Underclass in American Society*, University of California Press, 1990.
38. Kelly, K. D. & T. Caputo & W. Jamieson, "Reconsidering Sustainability: Some Implications for Community-Based Crime Prevention", *Critical Social Policy*, Vol. 25, No. 3, 2005.
39. Kennedy, H., *Just Law*, London, Chatto and Windus, 2004.
40. Lister, Ruth, *Poverty*, Cambridge, Polity Press, 2004.
41. Marshall, T. H., *Citizenship and Social Class*, Cambridge, Cambridge University Press, 1950.
42. Miller, David, *Principles of Social Justice*, Oxford, 2003.

43. Muncie, John, "Governing Young People: Coherence and Contradiction in Contemporary Youth Justice", *Critical Social Policy*, Vol. 26, No. 4, 2006.
44. Novak, M., "Defining Social Justice", *First Things*, Issue 108, 2000.
45. Ostrom, B. J., "Domestic Violence Courts", *Criminology and Public Policy*, Vol. 3, No. 1, 2003.
46. Perri, G. & Diana Leat & Kimberly Seltzer & Gerry Stoker, *Governing in the Round: Strategies for Holistic Government*, London, Demos, 1999.
47. Rawls, John, "Justice as Fairness: Political not Metaphysical", *Philosophy and Public Affairs*, Vol. 14, No. 3, Summer 1985.
48. Reiman, Jeffrey H., *The Rich Get Richer and the Poor Get Prison: Ideology, Class and Criminal Justice*, Boston, Pearson/Allyn & Bacon, 2007.
49. Roberts, Julian V. & Mike Hough, "Sentencing Riot-Related Offending Where Do the Public Stand?", *British Journal of Criminology*, Vol. 53, Issue 2, 2013.
50. Rutherford, Andrew, *Criminal Justice Choices: What Is Criminal Justice for?*, London, 2001.
51. Sanders, Andrew & Richard Young & Mandy Burton, *Criminal Justice*, 4th Ed., Oxford University Press, 2007.
52. Sanders, Andrew, "Core Values, the Magistracy and the Auld Report", *Journal of Law and Society*, Vol. 29, No. 2, 2002.
53. Sen, Amartya K., *On Economic Inequality (expanded ed.)*, Oxford New York, Clarendon Press, Oxford University Press, 1997.
54. Sinfield, Adrian, *Preventing Poverty in Market Societies*, Paper to ESPAnet Annual Conference, Oxford, 2004.
55. *Social Justice* (n.d.), Abbreviations.com, Retrieved December, <http://www.abbreviations.com/OCIAL%20JUSTICE>.
56. *Social Justice* (n.d.), Dictionary.com's 21st Century Lexicon, Retrieved December 03 2014, [http://dictionary.reference.com/browse/social justice](http://dictionary.reference.com/browse/social%20justice).
57. Stenson, K. and A. Edwards, "Policy Transfer in Local Crime Control: Beyond Naive Emulation", in: T. Newburn & R. Sparks (eds.), *Criminal Justice and Political Cultures, National and International Dimensions of Crime Control*, Cullompton, Willan, 2004.
58. Terrill, Richard J., *World Criminal Justice Systems: A Comparative Survey*, Newnes, 2012.
59. Williams, F., "Good-Enough Principles for Welfare", *Journal of Social Policy*, Vol. 28, No. 4, 2000.

العدالة الاجتماعية والعدالة الجزائية؛ الفصل أو الوصل

- هانية هزبر الساداتي (طالبة بمرحلة الدكتوراه بفرع قانون العقوبات وعلم الإجرام)
- محمد جعفر حبيب زاده (أستاذ بجامعة تربية المدرس)

التطورات الاقتصادية والسياسية والاجتماعية العميقة لعشرات ١٩٨٠ الميلادية وما بعدها، أنجبت التطرفات الشديدة لوضع السياسات الجزائية في التركيز على الإجراءات الجزائية والبعد عن الاتجاهات العلمية في رقابة الجريمة وأدت ذلك إضافة على ترك السياسات الرفاهية، الاستبعاد والانفصال عن أهداف العدالة الجزائية. ومن الواضح على غرض تفعيل وضع السياسات الاجتماعية في تمهيد الظروف لوصول الأشخاص إلى العدالة الاجتماعية والعدالة الجزائية، من الضروري عقد الوصل والاتصال بين هذين المفهومين. ومن أهم أدلة وأسباب فصل العدالة الجزائية والعدالة الاجتماعية ما تلى: التغافل عن عنصر المواطن في وضع السياسات الاجتماعية والجزائية، اشتراط حقوق المواطن بالاتباع من القوانين، التأكيد على الجزاء لرقابة الجريمة ومكافحتها، ورود البرامج والمناهج الإدارية إلى نظام العدالة الجزائية، التركيز على الكمية بدل التأكيد على ارتقاء ورفع الكيفية وفقدان مبادئ كلية لبرمجة السياسات الاجتماعية والجزائية. وتجدر الإشارة إلى أنّ من فوائد الوصل والاتصال بين العدالة الاجتماعية والعدالة الجزائية، هي إضافة إلى تكريم منهج العدالة الجزائية، وقرع الحيلولة إزاء هدر الميزانية، وكذلك الممانعة عن تلف الثروات المادية والإنسانية والزمان كما يساعد ذلك جميع المواطنين على الوصول إلى الفرص المساوية. ومن أخرى الثمار الإيجابية للاتصال بين هذين المفهومين هي: شعور المواطنين بكونهم من أعضاء المجتمع، ازدياد الالتزام بالقوانين وتحقق الشعور بالاتباع والانقياد عن القوانين. ولا شك في أنه لا يمكن التوصل إلى هذه الحصائل عبر الهتافات والعبارات المزخرفة البحتة، بل من لوازمها واقتضاءاتها معرفة مبادئ عملية للاتصال بين هذين المفهومين وهذه المبادئ كما تلى: قبول جميع المواطنين ورعاية حقوقهم والاعتناء بهم، التوزيع الجديد للفرص والثروات والإمكانيات على غرض ازدياد مشاركة المواطنين في المجتمع، توازن مسؤولية المواطنين والمقاومة والنظرة الكلية في وضع السياسات.

المفردات الرئيسة: العدالة الجزائية، العدالة الاجتماعية، التوزيع المجدد، الادغام، المساواة، الطرد الاجتماعي.

٢٣٤

هزبر هاني / حقوق كيفري / بايز - زمستان ١٣٩٣ / شماره ٨